

لغو اعدام، یک ضرورت تاریخی، که از هم اکنون باید تبلیغ و ترویج گردد

طرح بحث لغو اعدام در ایران، همواره با واکنش‌های متفاوت عناصر فعال، نیروهای سیاسی کمونیست و انقلابی اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار گرفته است. خصوصاً پاره‌ای از نیروهای انقلابی کمونیست، طرح شعار لغو اعدام در ایران را، مغایر با اصل انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب پرولتری در ایران می‌دانند. و بر این باورند که با طرح شعار لغو اعدام، کمونیست‌هایی که به این اندیشه باورمند هستند و تبلیغ و ترویج لغو اعدام را از هم اکنون در دستور کار خود قرار داده‌اند، به رفرمیسم در غلطیده و طبقه کارگر ایران را از اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین قدرت سیادت طبقاتی‌اش در انقلاب، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا، خلع سلاح می‌کنند.

در این نوشته تلاش خواهیم کرد از منظر یک کمونیست که اتفاقاً به دیکتاتوری پرولتاریا نیز وفادار است، به ضرورت طرح شعار لغو اعدام بپردازم. و نیز به این سؤال پاسخ دهم که آیا اساساً طرح شعار لغو اعدام در ایران، مغایر اصل دیکتاتوری پرولتاریا است؟ و یا کمونیست‌های که لغو حکم اعدام را در ایران تبلیغ و ترویج می‌کنند، مروج رفرمیسم هستند؟ یا بر عکس، در کنار اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، بر ضرورت لزوم اجرای یک اصل انقلابی دیگر به نام لغو صدور حکم اعدام و تفتیش عقاید و شکنجه، آنهم در هر شرایطی تأکید می‌ورزند؟ این‌ها، دغدغه‌های فکری - سیاسی من هستند. لذا تلاش می‌کنم به صورت کاملاً صریح، شفاف و روشن به توضیح دیدگاه خود در این مورد بپردازم.

من مخالف اعدام هستم. همچنین مخالف هرگونه "تفتیش عقاید و شکنجه". وقتی مخالف تفتیش عقاید، شکنجه و اعدام باشم، کاملاً طبیعی خواهد بود که در جهت تبلیغ و ترویج آن نیز عمل کنم. فعالیت‌های روزمره خودم را در خانه و خیابان، در جمع دوستان، در بحث‌های سیاسی و هر کجا که صحبتی از "تفتیش عقاید و شکنجه" و یا موضوع اعدام باشد، با دفاع از نظریه لغو هرگونه شکنجه و نیز لغو حکم اعدام در ایران و هر کجای جهان، به صورت روشن و شفاف بیان کنم. چرا که، کاملاً به آن اعتقاد دارم و رسالت انقلاب و کمونیسم را نیز، جهت پی‌ریزی جامعه‌ای به دور از هرگونه ستم طبقاتی، لغو هرگونه تفتیش عقاید، شکنجه و اعدام می‌دانم. و لذا به لحاظ تاریخی، بیان و طرح این نظر را، نه در فردای انقلاب و استقرار حکومت شورایی یا هر شکل دیگری از حکومت کارگری، بلکه از هم اکنون و در زمان حال، لازم و ضروری می‌دانم.

وقتی چنین نظری داشته باشم، کاملاً حق خود می‌دانم که از این نظر دفاع کنم. و در هر مکان و زمانی جهت پیشبرد و تبیین آن نیز مبارزه کنم.

من مخالف اعدام هستم. از طرف دیگر به انقلاب اجتماعی کارگران باور دارم. حتا به نوع خونینش. چرا که بر این باورم، رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و در نهایت بر بستر یک قیام مسلحانه توده‌ای ساقط کرد. و طبیعتاً چنین انقلاب و قیامی با لبخند و ساز و دهل تحقق نخواهد یافت.

من، موافق دیکتاتوری پرولتاریا هستم. پس الزاماً موافق خورد کردن ماشین دولتی بورژوازی، انهدام کلیه ارگان‌ها و نهادهای سرکوبگر وابسته به دولت بورژوازی نیز هستم و در جهت تبلیغ و ترویج آن نیز حرکت می‌کنم. من خواهان استقرار سوسیالیسم در جامعه هستم. و لذا همواره بر لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید تأکید دارم. من خواهان مصادره اموال سرمایه‌داران به نفع کارگران و زحمتکشان جامعه هستم. چرا که اعتقاد دارم از اساس، این اموال متعلق به کارگران و زحمتکشان جامعه است که از طریق استثمار و بهره‌کشی در دست سرمایه‌داران جمع گردیده است. لذا باید به صاحبان اصلی‌اش، که همانا کارگران و زحمتکشان جامعه هستند بازگردانده شود. در کنار همه این‌ها، خواهان لغو حکم اعدام نیز هستم. چرا که لغو اعدام را در مغایرت با هیچ‌کدام از موارد طرح شده در بالا نمی‌بینم. نه

تنها نمی بینم، بلکه آن را دقیقاً در راستای همان اهداف و در جهت اثبات برتری اندیشه کمونیسم و ساختار نظام سوسیالیستی در تقابل با نظام بورژوازی می بینم. چرا و چگونه؟

۱ - دیکتاتوری پرولتاریا، دو روی کاملاً شفاف و روشن دارد. در متون مارکسیستی هرکجا، که از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت شده است، همزمان از واژه دموکراسی پرولتری نیز به عنوان روی دیگر این سکه، به تفصیل بحث شده است. آنهم در سطحی بسیار وسیعتر و کاملاً متمایز تر از دموکراسی سرمایه داری. ظاهراً، وقتی بنیان گذاران مارکسیسم، چهارچوب و مشخصات دیکتاتوری پرولتاریا را توضیح می دادند، دیگر لزومی نداشت همزمان روی دموکراسی سوسیالیستی نیز پا فشاری و نظریه پردازی کنند. چرا که، وقتی صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا می کنیم، مفهوم آن روشن است. دیکتاتوری برای اقلیت استثمارگر جامعه و دموکراسی برای کارگران و توده های میلیونی که اکثریت مطلق جامعه را تشکیل می دهند. پس از این منظر، بدون هیچ توضیحی قابل فهم است که دیکتاتوری پرولتاریا، کلیت جامعه را که خارج از مدار اقلیت سرمایه دار و ارگان های سرکوبگر آن قرار دارند، شامل نمی شود. پس چرا بنیانگذاران مارکسیسم در کنار دیکتاتوری پرولتاریا، همواره از روی دیگر این سکه که همان دموکراسی پرولتاریایی است نیز سخن گفته اند؟ حتماً ضرورتی در این میان وجود داشته است که آنان هر جا که صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا به میان آورده اند، بی درنگ دموکراسی سوسیالیستی و پرولتری را نیز به تفصیل و به طور شفاف توضیح داده اند.

به باور من، تاکید روی این نکته بدان معناست که بنیان گذاران مارکسیسم، خواسته اند برتری دموکراسی پرولتری بر دموکراسی بورژوایی را در تمام عرصه ها، در معرض دید همگان بگذارند.

دیکتاتوری پرولتاریا، یا به تعبیری دیگر دموکراسی پرولتری، یعنی اعمال اراده سیادت طبقاتی طبقه کارگر بر اقلیت استثمارگر سرمایه دار. چنانکه دیکتاتوری بورژوایی نیز، که جهان سرمایه داری از آن به عنوان دموکراسی بورژوایی نام می برد در واقع اعمال اراده سیادت طبقاتی نظام سرمایه داری علیه کارگران و زحمتکشان جامعه است. یعنی دموکراسی برای بورژوازی جهت استثمار کارگران و انباشت بیشتر سرمایه.

از زمان پیدایش طبقات و شروع مبارزه طبقاتی، از برده داری تا سرمایه داری حاضر، دولت ها همواره ابزار اعمال سرکوب و سیادت طبقاتی طبقات فرا دست علیه توده ها و طبقات فرو دست جامعه بوده اند. در تمامی دوران های مختلف تاریخی، اصل اعمال سیادت طبقاتی حاکمان فرا دست، علیه توده ها و طبقات فرو دست ثابت و بدون وقفه صورت گرفته است. اما شکل اعمال سیادت طبقاتی حاکمان در دوران برده داری، با آنچه در دوران فئودالیسم علیه طبقات فرو دست اعمال می شد، طبیعتاً یک سان نبود. به همان نسبت، اعمال سیادت طبقاتی بورژوازی و به طبع آن سرکوب ها و مجازات های اعمال شده علیه کارگران و توده های جامعه، با شکل سیادت طبقاتی و مجازات های اعمال شده از طرف حاکمان فئودال علیه دهقانان و دیگر نیروهای جامعه نیز، متفاوت بوده است. حتا اعمال سیادت طبقاتی بورژوازی در شرایط کنونی علیه کارگران و دیگر اقشار زحمتکش جامعه، با اعمال سیادت همین طبقه در مقایسه با صد سال پیش تفاوت دارد. در حالی که اصل موضوع، یعنی اعمال سیادت طبقاتی حاکمان فرا دست، یعنی همان دیکتاتوری سیستم برده داری علیه برده ها، فئودالیسم علیه دهقانان و بورژوازی علیه کارگران و زحمتکشان، در تمام ادوار تاریخ به صورت ثابت و خدشه ناپذیر اعمال گردیده است. و تنها شکل این اعمال دیکتاتوری، بر اثر مبارزات توده های فرودست و در گذر پیشرفت تاریخی جهان که حاصل مبارزات تمامی طبقات فرودست و پیشروان انقلابی شان از آغاز تاریخ تا به امروز بوده، در گذار تغییر قرار گرفته است. حال

سوال این جاست، آیا لغو حکم اعدام در بسیاری از کشورهای سرمایه داری، به این معناست که ماهیت اعمال اراده سیادت طبقاتی بورژوازی (یعنی دیکتاتوری بورژوازی) بر کارگران و توده های زحمتکش از بین رفته است. طبیعتاً نه؛ بلکه فقط شکل این اعمال اراده، بر اثر شرایط جهانی و پیشرفت جوامع بشری در عرصه های اجتماعی و سیاسی تغییر کرده است. بدون شک، شرایط کنونی جهان، که هم اکنون بورژوازی تلاش می کند خود را وارث آن جا بزند، نه تنها ماحصل بورژوازی جهانی نیست، نه تنها بورژوازی خود در عرصه های گسترده، هنوز که هنوز است، توده ها را سرکوب و سد کننده آزادی های دموکراتیک در اقصاء نقاط جهان است، بلکه شرایط کنونی جهان امروز، به رسمیت شناخته شدن بخش وسیعی از آزادی های دموکراتیک و حقوق مردم، حاصل تلاش آرمانی همه انسان های آگاه، مبارز و پیکارگر از آغاز تا به امروز بوده است. و به ویژه، حاصل انقلابات و مبارزات کارگران، زحمتکشان، زنان، نویسندگان، روشنفکران انقلابی و به طور اخص کمونیست ها در دو قرن اخیر. لذا با این همه تغییر و تحول در عرصه جهانی، اعمال سیادت طبقاتی طبقه کارگر که در شکل دیکتاتوری پرولتاریا، تعریف می گردد، بدون شک نمی تواند همان شکلی را به خود بگیرد که صد سال پیش می توانست داشته باشد.

۲ - من کمونیسم را برتر از اندیشه بورژوازی می دانم. طبیعتاً، این برتری نمی تواند تنها در عرصه اقتصادی، در نفی استثمار و برقراری عدالت اجتماعی تعریف گردد. این برتری می بایست در تمام عرصه ها، خاصه در عرصه اجتماعی و پاسداشت ارزش های انسانی، آزادی ها سیاسی و دموکراتیک مردم، خود را متجلی سازد. و لذا، کمونیست ها باید نه فقط در عرصه اقتصادی بلکه، در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز صدها گام از بورژوازی جلوتر باشند.

زمانی که بورژوازی جهانی، اعدام را در صدر برنامه ها و قوانین خود داشت، بنیان گذاران مارکسیسم با توجه به شرایط تاریخی آن زمان، اگر از لغو اعدام به طور صریح و روشن حرفی نزده اند، لاقلاً از اعدام دفاع نیز نکرده و اجرای آنرا در دستور کار خود نداشتند. حال امروز که بیش از ۱۳۴ کشور سرمایه داری جهان، حکم اعدام را از برنامه ی اعمال اراده سیادت طبقاتی خود حذف کرده اند، چگونه می توان مروج اندیشه کمونیسم بود، اما در جهت لغو حکم اعدام مبارزه نکرد؟ و ظالمانه تر اینکه، نه تنها برای لغو حکم اعدام در جامعه مبارزه نکرد، بلکه با داشتن اندیشه مارکسیسم و کمونیسم، به بهانه دفاع از انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا، مدافع اعدام نیز بود.

من روی واژه امروز و شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کنونی حاکم بر جهان و بشریت تاکید دارم. در ارتباط با مقوله اعدام، هر گونه بحث و اظهار نظر سیاسی، بدون در نظر گرفتن قانون مندی های کنونی جهان معاصر، عملاً گام گذاشتن در نفی تمام مبارزات و دست آوردهای ارزشمند جوامع بشری است. دست آورد هایی که به یقین، سهم مبارزات کارگران و کمونیست ها، جهت تحقق آن در عرصه های جهانی طی دو قرن گذشته، بی بدیل است. به اعتقاد من، اگر بنیانگذاران مارکسیست در شرایط تاریخی صد تا صد و پنجاه سال پیش، حتا اگر آشکارا از حکم اعدام دفاع و یا آنرا عملاً در برنامه های خود قید کرده بودند، باز هم ما مجاز نبودیم آن را به عنوان یک فاکت تاریخی در تایید صدور حکم اعدام مورد استناد قرار دهیم. تا چه رسد به اینکه، بنیان گذاران مارکسیسم در شرایط تاریخی صد تا صد و پنجاه سال پیش، اجرای اعدام را در دستور کار و برنامه های خود نداشتند.

آیا در آن مقطع زمانی، که اوج اعدام ها از طرف بورژوازی صورت می گرفت، از میان طبقات ستمگر حاکم، کسی تصور می کرد که روزگاری فرا برسد که با وجود سیادت طبقاتی دنیای سرمایه داری، مقوله اعدام از برنامه بسیاری از کشورهای بورژوازی حذف گردد. تا

چه رسد به کمونیسم و کمونیست ها، که از همان آغاز موافق اعدام نبوده اند و آن را محصول جوامع طبقاتی می دانسته اند.

۳- من اعدام را از مظاهر جوامع طبقاتی می دانم. اما آیا این بدان معناست که تا زمان استقرار سوسیالیسم و حذف جامعه طبقاتی باید سکوت کرد، منتظر ماند و در جهت لغو صدور حکم اعدام تبلیغ و ترویج نکرد؟ ظاهر ا دسته ای از کمونیست ها، فکر می کنند مقولاتی از نوع لغو صدور مجازات حکم اعدام، همانند خم رنگری ست. این دسته از کمونیست ها، فکر می کنند بعد از اینکه طبقه کارگر انقلاب کرد، بر مسند قدرت نشست و حاکمیت خود را در جامعه بر قرار نمود، فردای انقلاب با صدور یک بیانییه و یا نوشتن یک جمله در قانون اساسی، قادر خواهند بود جامعه را به سوی حذف صدور حکم اعدام رهنمون سازند. من فکر می کنم مسائل پیچیده اجتماعی هرگز اینگونه نیست و نخواهد بود. هیچ جامعه ای با اینگونه دستورالعمل های یک شبه ره به جایی نبرده است. هیچ اندیشه ی مترقی ای، بدون نفوذ در عمق جامعه، و در نوردیدن ذهن و اندیشه تک تک آحاد تشکیل دهنده آن جامعه، نه تنها قدرت اجرایی پیدا نکرده، بلکه در بسیاری موارد، دارندگان آن اندیشه مترقی، خود نخستین قربانیان جهل توده ها نیز شده اند. مقولات تاریخی در گذر زمان، آنها با جد و جهد مبارزان و پیکارگران مدافع ارزشهای انسانی به واقعیت تبدیل شده اند. و در ثانی اجرای حکم اعدام، در هیچ شرایط مکانی و زمانی هرگز به عنوان اصلی از اصول مارکسیسم، کمونیسم یا دیکتاتوری پرولتاریا عنوان نشده است تا با لغو اعدام از برنامه های خود، نگران متهم شدن به نفی دیکتاتوری پرولتاریا و یا کشیده شدن به سوی رفرمیسم باشیم. مضافا اینکه، چطور می خواهیم و می توانیم اعدام های هم اکنونی جمهوری اسلامی را محکوم کنیم، خواهان لغو اعدام و متوقف شدن آن در عرصه های مختلف سیاسی-اجتماعی باشیم، اما تمام قد با لغو اعدام به صورت همه جانبه اعتقاد نداشته باشیم. هر روز بر علیه اعدام اعلامیه صادر کنیم، خواهان توقف جدی آن باشیم، اما حاضر نباشیم لغو اعدام را در دستور کار و در برنامه های عمل سازمان های سیاسی و کمونیست بگنجانیم.

در نظر بگیریم، وقتی طرح بحث لغو اعدام در میان دایره کوچکی از سازمان های انقلابی و کمونیست، که جمع کوچکی از آن جامعه بزرگ هفتاد میلیونی، اما بخش آگاه و پیش آهنگ آن را تشکیل می دهد، اغلب با واکنش های تند روبرو می گردد، که کمترین آن این است که با طرح لغو اعدام، می خواهیم جانینان و آدم کشان جمهوری اسلامی را از خشم انقلابی توده ها در امان نگه داریم، آنگاه در جامعه هفتاد میلیونی ایران، با شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خاص خود که خشونت و کشتار در آن نهادینه شده است، در فردای انقلاب چگونه روبرو خواهیم شد. و چگونه قادر خواهیم بود لغو شکنجه و اعدام را در جامعه، عملا پیش ببریم. وقتی آن دسته از کمونیست ها که در واقع به عنوان کمونیست و پیش آهنگ توده ها، می بایست خود مروج لغو حکم اعدام در جامعه باشند، در بر خورد به دیگر کمونیست های مدافع لغو صدور حکم اعدام در جامعه، از همان آغاز با برچسب اتهام های سیاسی وارد کارزار بحث لغو اعدام می گردند، از توده ها، چه انتظاری می توان داشت. توده هایی که سی سال زخم خورده اند، کشتار شده اند، فرزندان و عزیزانشان را از دست داده اند، و هم اکنون فقط و فقط به انتقام فکر می کنند. انتقام از تمامی عوامل ریز و درشت جمهوری اسلامی که کشتار و ویرانی را بر جامعه و توده های میلیونی اعمال کرده اند. طبیعتا از تود های سرکوب شده و زخم خورده ایران، انتظاری غیر از این نیز نمی توان داشت.

با این وجود، آیا می توان با این رویای خوش خوابید و همانند خم رنگری به فردای پیروزی انقلاب دل بست و در این توهم بود که با نوشتن چند مقاله و سخنرانی، جامعه ای عاری از ستم طبقاتی همراه با لغو حکم اعدام را پی ریزی کرد؟ آنها جامعه ای که در سایه حاکمیت

جهل و جنایت جمهوری اسلامی فجایع بیشماری را متحمل شده و هم اکنون در خمی نهادینه شده خفته است.

شاید برای آندسته از کمونیست هایی که مخالف طرح شعار لغو حکم اعدام از هم اکنون و به طبع آن مخالف گنجاندن لغو اعدام در برنامه عمل سازمان های سیاسی هستند، این سؤال پیش آید که با لغو حکم اعدام و به بهانه دفاع از ارزش های انسانی، در آن صورت چگونه قادر خواهیم بود در روزهای نبرد خیابانی و قیام مسلحانه توده ای که هنگامه خورد کردن ماشین سرکوب رژیم های حاکم است، وظایف انقلابی خود را پیش ببریم. به عبارتی دیگر، به زعم این دسته از کمونیست ها، دفاع از حقوق انسانی در روزهای نبرد خیابانی و درهم شکستن ماشین سرکوب رژیم های حاکم، که معنایی ندارد.

من فکر می کنم دفاع از ارزش های انسانی و نیز لغو حکم اعدام از طرف کمونیست ها و سازمان های سیاسی، نه تنها، هیچ مغایرتی با پیشبرد قیام مسلحانه توده ای و خورد کردن ماشین سرکوب دولتی ندارد، بلکه می توان با حفظ ارزشهای انسانی که کمونیست ها شایسته ترین پاسداران آن هستند، به بهترین شکل ممکن نیز پیش برده شود. چرا که در طول تاریخ مبارزات انقلابی توده ها، نطفه بزرگترین انحرافات که اتفاقا به تدریج خوره انقلاب شدند و حاصل تلاش کارگران و توده های ستمدیده را بر باد دادند، همین اما و اگرها، در پاسداری از ارزش های اصیل انسانی در وضعیت های اضطراری بوده است. مقولاتی از قبیل لغو اعدام، اگر در شرایط **صرفاً نظری**، برای سازمان های انقلابی و کمونیست، به صورت اما و اگر باقی مانده باشد، مطمئن باشیم که در شرایط عمل و در یک وضعیت پیش بینی نشده، هرگز التزامی به پایبندی آن نخواهد بود. و این یعنی شروع فاجعه ای دیگر.

مخالفت با طرح لغو حکم اعدام و عدم گنجاندن آن در برنامه سازمان های سیاسی به بهانه اینکه پاسداری از ارزش های انسانی و تاکید روی لغو حکم اعدام، عملاً مانع پیشروی به سوی مرحله قیام مسلحانه کارگران و توده های زحمتکش جامعه علیه جمهوری اسلامی خواهد بود، می تواند از یک خلط مبحث و یا سوء برداشت از مفهوم ارزشهای انسانی و نتیجتاً طرح لغو حکم اعدام ناشی شود.

لازم می بینم برای روشن شدن موضوع و جلوگیری از هرگونه سوء برداشت، ابتدا به ساکن دیدگاه و درک خودم را از مقولات فوق توضیح دهم. در نبرد خیابانی و در یک قیام مسلحانه توده ای، هرگونه درنگ، سستی و اغماض در مقابل ارگان های سرکوبگر رژیم که پیشروی توده ها و پیش آهنگ مسلحه اش را سد کرده اند، به معنای تغافل و تسلیم شدن در مقابل دشمن مسلح است. و عملاً خطایی نا بخشودنی است. طبیعتاً تا اینجای مسئله، هیچ ربطی به بحث دفاع از حقوق انسانی و مقوله لغو حکم اعدام ندارد.

موضوع از آنجایی صورت جدی به خود خواهد گرفت که، اگر در این نبرد خیابانی، تیمی از گروه پیش آهنگ مسلح و یا خود توده های مسلح، موفق شده باشد با ایثار، از خود گذشتگی و حتا با از دست دادن رفقای گرانقدر، یکی از سنگرهای اصلی دشمن را فتح کند و در این میان یکی از جنایتکارترین افراد رژیم را زنده دستگیر و یا او خود را زنده تسلیم کرده باشد، چکار باید کرد؟ از این لحظه است که دفاع از حقوق انسانی مفهوم پیدا می کند. از این لحظه است که تفاوت دو دیدگاه مخالف حکم اعدام و موافق آن، دیدگاهی که از هم اکنون مسئله لغو شکنجه و اعدام را تمام قد و به طور همه جانبه در ذهن و جان و اندیشه خود نهادینه کرده است، با دیدگاهی که هنوز با اما و اگر به این مقوله برخورد می کند، ممکن است به عریان ترین شکل ممکن، خود را به نمایش بگذارد.

از این لحظه، برای من نوعی که مخالف هر گونه شکنجه و اعدام هستم، فرد دستگیر شده به منزله یک اسیر و زندانی است. اگر چه دشمن و جنایتکار. من مخالف شکنجه کردن او خواهم بود، اما خواستار محاکمه او خواهم شد. من به عنوان یک کمونیست، تلاش خواهم کرد شرایط

دادگاش را آنگونه فراهم کنم که اگر این دادگاه نتواند برتر از محاکمات امروز دنیای به اصطلاح مدرن بورژوازی باشد، لاقلاً کمتر از آن نیز نباشد. و طبیعتاً با اعدام او نیز مخالفت خواهیم کرد.

اما درکی که به لغو حکم اعدام در تمام عرصه های اجتماعی باور ندارد و یا دست کم، طرح آن را در شرایط کنونی جایز نمی داند، و بعضاً دیدگاهش را شفاف و روشن طرح نمی کند، معلوم نیست چگونه رفتار خواهد کرد؟ اگر با اعدام موافق باشد، و از هم اکنون در جدال درونی خود، به ضرورت نفی مطلق شکنجه نیز بدون هیچ اما و اگری نرسیده باشد، می توان فهمید چه سرنوشتی از همان آغاز برای فرد جنایتکار دستگیر شده رقم خواهد خورد. اگر به بهانه "موقعیت زمانی"، "شرایط اظطراری" و "ضرورت تاریخی" با اندکی، بله، فقط با اندکی شکنجه نیز موافق باشد، می توان فهمید که فرد دستگیر شده را نه تنها به عنوان یک زندانی و اسیر به رسمیت نخواهد شناخت و باز با درک اینکه در روزهای نبرد خیابانی، دفاع از حقوق انسانی مفهومی ندارد، چه بسا بی درنگ با تشکیل یک دادگاه صحرایی و بعضاً یکنفره، حکم اعدام نیز برایش صادر کند و در همان جا یک گلوله حرامش کند.

در همین جا لازم می دانم یاد آور شوم، وقتی انقلاب اکتبر در شرف پیروزی بود و خانواده تزار دستگیر شده بودند، لنین بی درنگ با ارسال پیامی خواهان عدم اجرای حکم اعدام تزار و خانواده اش گردید. اما در آن دوره نیز، دیدگاهی که به ضرورت لغو حکم اعدام نرسیده بود، بدون توجه به درخواست لنین، بی درنگ تزار و خانواده اش را اعدام کرد تا به زعم خود، انقلاب کبیر اکتبر را بیمه کند و جامعه را از شر تزار در امان دارد.

۴- من علاوه بر مخالفت هم اکنونی با اعدام، مخالف هر گونه شکنجه نیز هستم. از آنجاییکه مقوله شکنجه بسیار گسترده تر و مشتمل کننده تر از اعدام است، امروز در میان نیروهای سیاسی و کمونیست ایران، دیگر کسی نیست که حداقل در بیان، مخالف شکنجه به هر شکل آن نباشد. خوشبختانه همه سازمان های سیاسی و کمونیستی ایران که مدافع دیکتاتوری پرولتاریا نیز هستند، لغو هر گونه "تفتیش عقاید و شکنجه" را به عنوان یک اصل انقلابی در برنامه سازمانی خود گنجانده اند.

با این وجود، فکر می کنم لغو هر گونه "تفتیش عقاید و شکنجه" نیز، به رغم پذیرش همگانی آن از طرف کلیه نیروهای سیاسی، حتا در همان عرصه نظری نیز کاملاً نهادینه نشده است. هنوز اینجا و آنجا، مخالفین "لغو هر گونه شکنجه"، همواره با طرح سوالاتی عامه پسند تلاش می کنند مدافعان "لغو هر گونه شکنجه" را به عواقب خطر ناک طرح هم اکنونی اینگونه مسایل در فردای پیروزی انقلاب کارگران و زحمتکشان متوجه سازند. آنان سؤال خود را اینگونه مطرح می کنند: فرض کنیم انقلاب پیروز شده است. کارگران و زحمتکشان بر مسند قدرت نشسته اند. نیروی انقلاب جهت بازسازی جامعه و پی ریزی سوسیالیسم، در تلاش و پیکار است. یک عنصر ضد انقلابی در یکی از مکان های شلوغ و پر رفت و آمد شهر، بمبی کار گذاشته است. این عنصر دستگیر شده است. اما حاضر به همکاری نیست و از گفتن مکان دقیق بمب جاگذاری شده امتناع می کند. چکار باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و تا ساعتی دیگر شاهد کشتار فجیح صدها نفر انسان بی گناه شد؟ یا با کمی شکنجه! فقط کمی! او را به اعتراف کشانید و در نتیجه جان صدها انسان را نجات داد. و اگر، باز هم اعتراف نکرد آنقدر شکنجه می کنیم تا یا اعتراف کند و یا زیر شکنجه به درک واصل شود. اصلاً، جان یک ضد انقلاب در مقابل نجات جان صدها نفر انسان بی گناه چه ارزشی دارد؟

آنان با طرح این سوال مردم پسند و عوامانه، به زعم خود فکر می کنند مدافعان "لغو هرگونه شکنجه" را، روی لبه تیغ قرار داده اند. به راستی اینگونه است؟

من اینگونه فکر نمی کنم. برای یک انسان کمونیست که شکست و پیروزی را در گذر تاریخی زمان می نگرند، و تاریخ را در لحظه به قضاوت نمی نشیند، نهادینه کردن یک اصل و ارزش

انسانی بسیار پر معناتر از خود انسان است. همانگونه که نهادینه شدن یک عمل ضد انسانی چون شکنجه، به مرور و در گذر زمان، جامعه را به تبهکاری و جان میلیون ها انسان ها را به ویرانی می کشاند. پای فشردن بر "لغو هر گونه شکنجه" با هدفمندی اجرای یک اصل انسانی اگر چه ممکن است در آغاز، بهایی هم داشته باشد، اگر چه ممکن است در آغاز جان صدها انسان بی گناه نیز در اثر پای فشردن در امتناع از به کار گیری هرگونه شکنجه، قربانی شوند، اما در پرتو نهادینه شدن این اصل انسانی در گذر تاریخی زمان، نه تنها صدها هزار، بلکه میلیون ها انسان، جانشان از ویرانی و انهدام شکنجه رهایی خواهد یافت. و در نهایت، جوامع بشری به سوی جایگاه شایسته و در خور مقام انسان رهنمون خواهد شد.

۵- وقتی ما کمونیست ها، به عنوان بخش کوچکی از جامعه، البته بخش آگاه و پیش آهنگ توده ها، درک شفاف و روشنی از مقوله اعدام نداشته باشیم و در این بخش کوچک اما آگاه، مجموعا نتوانیم به ضرورت تاریخی لغو حکم اعدام دست یابیم، چگونه می خواهیم تاثیر گذار توده ها باشیم؟ وقتی خود از هم اکنون تمام قد به این اندیشه مسلح نباشیم، چگونه می خواهیم توده ها را به ضرورت اجرای عملی این اندیشه در فردای انقلاب رهنمون گردانیم. آیا همین نکته به تنهایی کافی نیست که از همین حالا باید خود، سازمان های کمونیستی و توده ها را به اندیشه لغو حکم اعدام مسلح سازیم.

ما، در آغاز راهی پر از سنگلاخ هستیم. بحث امروز من، شاید گامی برای گذر از این وادی ناهموار باشد. من بر این باورم که کمونیست ها در عرصه مبارزه، باید از هم اکنون پاسخگوی وقایعی که در آینده با آن درگیر خواهیم بود باشند. ما نمی توانیم بدون چشم انداز روشن از اتفاقاتی که در آتیه پیش رو داریم و وقوع آنها نیز محتمل است، هم اکنون سکوت کرده و آنگاه در مقابل عصیان توده ها منفعل و تسلیم پذیر باشیم. پرداختن به مقوله اعدام و درک ضرورت تبلیغ و ترویج "لغو حکم اعدام"، یکی از معضلات آینده جامعه ماست. و دقیقا برای اینکه در روزهای قیام و فردای آن، کمونیست ها و توده ها، رو در روی هم قرار نگیرند، باید از همین امروز آنان را به ضرورت پاسداری از "حقوق انسانی" مسلح ساخت. اساسا شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، حکم می کند که از همین امروز روی لغو هرگونه شکنجه، تبلیغ و ترویج گردد. از همین امروز پیکار خود را جهت "لغو حکم اعدام" سازماندهی کنیم و درگسترش آن بکوشیم. و طبیعتا گنجاندن لغو اعدام در برنامه عمل سازمان های سیاسی مبارز، انقلابی و کمونیست، می تواند یک اقدام جدی و انقلابی برای ورود به این عرصه باشد.

اگر چه می بایست از سال های دورتر آغازگر مبارزه جهت لغو حکم اعدام می شدیم. تا فردا خود قربانیان شهادتانی نباشیم که با نقاشی کردن شکل "مار"، توده ها را برای سرکوب ما گسیل کنند. از این منظر من از لغو حکم اعدام دفاع می کنم و تبلیغ و ترویج آنرا نیز، از هم اکنون در راستای یکی از اصیل ترین وظایف سازمان های کمونیستی می دانم. برای لغو شکنجه و اعدام باید بها پرداخته شود. هیچ جامعه ای بدون آسیب دیدگی و پرداخت بهای سنگین، نتوانسته از سود ببری دراز مدت لغو شکنجه و اعدام بهره مند گردد. طبیعتا کارگران، زحمتکشان و کمونیست ها، جزء اولین کسانی خواهند بود که از لغو شکنجه و اعدام در ایران، سود خواهند برد.

کلام آخر!

نخستین نطفه های این اندیشه یعنی لغو هر گونه شکنجه و نیز لغو حکم اعدام در سال ۶۵، آنهم درون زندان در من جوانه زد. بحثی که طرحش نیز در زندان سنگین بود. طرح آن، به خصوص با زندانیان مجاهد به عنوان عبور از خط قرمز تلقی می شد. چطور ممکن بود در زیر تیغ سرکوب، شکنجه و کشتار هر روزه جمهوری اسلامی بود، اما مخالف اعدام جنایتکاران نظام جمهوری اسلامی در فردای سرنگونی رژیم بود. اگر چه آن زمان فقط در حد

یک ایده ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، اما امروز عمیقاً به آن باور دارم. آنچه را که مکتوب کرده ام، کوششی بود برای بیان شفاف دیدگاهم در مورد لغو هر گونه شکنجه و ضرورت گنجاندن لغو حکم اعدام در برنامه عمل سازمان های سیاسی، انقلابی و کمونیست.

۱۷ اردیبهشت ۸۸ – احمد موسوی